مقاله پژوهشی

فرد، آزادی و قدرت سیاسی در شاهنامهٔ فردوسی و لویاتان هابز: مطالعهٔ تطبیقی

فاطمه مردانه‌زاده، خدابخش اسداللهی*، رامین محرمی، بیژن ظهیری ناو

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

سال نوزدهم، شماره دهم، دی ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۸، صص ۱۱۰-۸۹

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2027.19.8385

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

هدف: این پژوهش نسبت فرد، آزادی و قدرت سیاسی را در شاهنامه و لویاتان با این پرسش بررسی میکند که آزادی یا اختیار فرد در هر یک از دو اثر چگونه و بر چه مبنایی در برابر قدرت سیاسی محدود میشود و امنیت، عدالت و مشروعیت چه نقشی در این نسبت دارند.

روش پژوهش: پژوهش با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و روش تطبیقی انجام شده است. برای پرهیز از زمان‌پریشی مفهومی، «آزادی» در هر اثر بر پایهٔ دستگاه مفهومی همان متن بررسی شده است. پنج محورِ معنای آزادی/اختیار، مبنای مشروعیت قدرت، حدود اطاعت، نسبت امنیت و عدالت، و امکان اعتراض یا مقاومت، مبنای مقایسه قرار گرفته‌اند. در بخش شاهنامه، روایتهای جمشید، ضحاک و کاوه، رستم و سیاوش و در بخش لویاتان، مباحث وضع طبیعی، حق طبیعی، حاکمیت، آزادی اتباع و اقتدار دینی بررسی شده‌اند.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان میدهد که شباهت دو اثر در اهمیت نظم سیاسی، به معنای همسانی مبانی آنها نیست. در شاهنامه، اختیار فردی در پیوند با خرد، شرافت، داد و امکان انتخاب اخلاقی معنا می‌یابد و قدرت شاه با معیار داد، شایستگی و فرّه سنجیده میشود؛ از این‌رو قدرت بیدادگر خود میتواند منشأ ناامنی و دادخواهی شود. در لویاتان، تحلیل سیاسی از فرد و حق طبیعی حفظ خویشتن آغاز میشود و ضرورت قدرت حاکم از ترس، ناامنی و نیاز به قدرت مشترک برای برقراری صلح پدید می‌آید. هابز همچنین اقتدار دینی را چنان در ساختار حاکمیت جای میدهد که به قدرتی رقیب در برابر حاکم سیاسی تبدیل نشود.

نتیجه‌گیری: تفاوت بنیادی شاهنامه و لویاتان نه فقط در مقدار محدودیت آزادی، بلکه در معنای آزادی و مبنای مشروعیت قدرت است. در شاهنامه، فرد درون نظمی اخلاقی ـ ایرانشهری قرار دارد و قدرت با داد و شایستگی سنجیده میشود؛ در لویاتان، امنیت و امکان زندگی اجتماعی منظم، مبنای پذیرش حاکمیت و تحدید بخشی از آزادی طبیعی است. بنابراین، ارزش مقایسهٔ این دو اثر در آشکار کردن دو زبان متفاوت برای مسئلهٔ مشترک فرد و قدرت است، نه در اثبات همانندی فلسفی آنها.

تاریخ دریافت: ۲۲ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ داوری: ۲۴ تیر ۱۴۰۵
تاریخ اصلاح: ۰۸ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۳ شهریور ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:
شاهنامه، فردوسی، هابز، لویاتان، آزادی فردی، قدرت سیاسی، امنیت، عدالت، فرّه ایزدی، سیاست ایرانشهری، دین و سیاست.

* نویسنده مسئول:
asadollahi@uma.ac.ir
(+۹۸ ۲۱)

Nintenth year, Number Ten, Junuary 2027, Continuous Number 128, Pages: 89-110

Journal of the stylistic of Persian poem and prose
(Bahar-e- Adab)
Home page: https://www.bahareadab.com

ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The individual, freedom and political power in Ferdowsi's Shahnameh and Hobbes's Leviathan: A comparative study

F. Mardanehzadeh, Kh. Asadollahi*, R. Moharrami, B. Zahiri Nav
Department of Persian Language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 12 June 2026
Reviewed: 15 July 2026
Revised: 30 July 2026
Accepted: 14 September 2026

KEYWORDS
Shahnameh, Ferdowsi, Hobbes, Leviathan, individual freedom, political power, security, justice, Farr-e Izadi (divine glory), Iranian political tradition, religion and politics.

*Corresponding Author
✉ *asadollahi@uma.ac.ir*
☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: This study compares the relationship among the individual, freedom, and political power in Ferdowsi's Shahnameh and Hobbes's Leviathan. It asks how individual freedom or agency is limited in relation to political power in each work, on what grounds such limitations are justified, and what roles security, justice, and legitimacy play in this relationship.

METHODOLOGY: Using a descriptive-analytical and comparative approach, the study avoids conceptual anachronism by interpreting freedom within the conceptual framework of each text. The comparison is organized around five axes: the meaning of freedom/agency, the basis of political legitimacy, the limits of obedience, the relation between security and justice, and the possibility of protest or resistance. The Shahnameh analysis focuses on the narratives of Jamshid, Zahhak and Kaveh, Rostam, and Siavash; the Leviathan analysis focuses on the state of nature, natural right, sovereignty, the liberty of subjects, and religious authority.

FINDINGS: The findings show that the two works share a concern with political order but differ fundamentally in their conceptual foundations. In the Shahnameh, individual agency is understood through wisdom, honor, justice, and moral choice, while royal power is judged by justice, worthiness, and divine glory (farr). Tyrannical power may therefore become a source of insecurity and collective demand for justice. In Leviathan, political analysis begins with the individual's natural right of self-preservation, and sovereign power is justified by fear, insecurity, and the need for a common power capable of securing peace. Hobbes does not simply separate religion from politics; rather, he places religious authority within the structure of sovereignty so that it cannot become a rival political power.

CONCLUSION: The fundamental difference between the Shahnameh and Leviathan lies not merely in the extent to which freedom is restricted but in the meaning of freedom and the grounds of political legitimacy. In the Shahnameh, the individual exists within an ethical-Iranian political order in which power is judged by justice and worthiness; in Leviathan, security and the possibility of orderly social life justify sovereign authority and the restriction of part of natural liberty. The value of the comparison therefore lies in revealing two distinct conceptual languages for the common problem of the individual and political power, rather than in claiming philosophical identity between the two works.

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2027.19.8385

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
19	0	0

مقدمه

فلسفهٔ سیاسی شاخه‌ای از فلسفه است که حکومت، قدرت، سیاست، حقوق، آزادی، مالکیت، قانون، حاکمیت، مشروعیت و عدالت را مطالعه و تحلیل میکند. این حوزه در سنتهای مختلف، مسائل متفاوتی را درباره رابطهٔ انسان و نظم سیاسی پیش کشیده است. در فلسفهٔ سیاسی کلاسیک، سعادت انسان و سامان مدینه اهمیت دارد و در فلسفهٔ سیاسی جدید، رابطهٔ دولت، حقوق فرد و قدرت سیاسی برجسته‌تر میشود. افلاطون از بنیان‌گذاران فلسفهٔ سیاسی کلاسیک و فارابی از متفکران مهم فلسفهٔ سیاسی اسلامی دانسته شده‌اند. سیّد جواد طباطبایی می‌نویسد: «ابونصر فارابی ریاست مدینهٔ فاضله را به شخصی تفویض میکند که حکمت و ریاست را توأمان داشته باشد و او همان امام شیعیان است که مقام وی با الزامات عقلی فلسفهٔ یونانی مورد تفسیر قرارگرفته است. » (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص۱۲۱).

در میان فیلسوفان سیاسی مدرن، توماس هابز جایگاه مهمی دارد. او در قرن هفدهم مسئلهٔ قدرت سیاسی را در پیوند با وضعیت انسان، ناامنی و ضرورت ایجاد نظم بررسی کرد. لویاتان، که در سال ۱۶۵۱ منتشر شد، مهم‌ترین اثر سیاسی اوست. هابز در این کتاب توضیح میدهد که رقابت انسانها بر سر خواسته‌ها و منافع، در غیاب قدرت مشترک، میتواند به ستیزه و ناامنی بینجامد. از نظر او، رهایی از این وضعیت مستلزم نظمی است که برای تأمین صلح، بخشی از آزادی فردی را محدود میکند. «برای گریز از این شرایط غیر قابل تحمّل، بشر شرایط صلح خاصی را به کار بسته است که آزادی فردی را محدود میسازد.» (ایگل، ۱۳۸۰،ص ۴۲۵).

در بررسی اندیشهٔ سیاسی ایران پیشامدرن، یکی از دشواریهای اصلی آن است که مفاهیم و اصطلاحات فلسفهٔ سیاسی جدید را با همان معنایی که امروز دارند به متون کهن نسبت ندهیم. آزادی، حقوق فردی و شهروندی، حاکمیت و قرارداد اجتماعی مفاهیمی هستند که در تاریخ اندیشهٔ سیاسی دگرگون شده‌اند و معنای کنونی آنها حاصل تحولات فکری و سیاسی چند قرن اخیر است. بنابراین، مقایسهٔ شاهنامه با اثری از فلسفهٔ سیاسی مدرن تنها زمانی دقیق خواهد بود که تفاوت تاریخی و مفهومی دو متن در نظر گرفته شود؛ در غیر این صورت، پژوهش در معرض زمان‌پریشی مفهومی قرار میگیرد.

این ملاحظه به معنای نادیده گرفتن ظرفیت شاهنامه برای طرح مسائل سیاسی نیست. شاهنامه رسالهٔ فلسفهٔ سیاسی به معنای دقیق کلمه نیست، اما روایتهای آن پیوسته با فرمانروایی، عدالت، جنگ، امنیت، کشورداری، مشروعیت، سرنوشت رعیت و رابطهٔ شاه و جامعه درگیرند. از همین رو، اثر فردوسی را می‌توان روایتی گسترده از انسان درون نظمی اخلاقی، دینی و سیاسی دانست؛ نظمی که کیفیت فرمانروایی و نحوهٔ اعمال قدرت در آن بر زندگی فرد و جامعه اثر میگذارد.

توماس هابز نیز در لویاتان یکی از منسجم‌ترین تلاشهای فلسفهٔ سیاسی جدید را برای توضیح منشأ و ضرورت قدرت سیاسی ارائه می‌کند. هابز بحث خود را نه از سنت شاهی و نظم اسطوره‌ای چون شاهنامه، بلکه از انسان، میل به حفظ خویشتن، رقابت، ترس و ناامنی آغاز میکند و سپس نشان میدهد که چرا افراد برای رهایی از وضعیت ناامن به یک قدرت مشترک نیازمندند.

گرچه دیدگاه سیاسی فردوسی متعلّق به دوران گذشته است؛ امّا دردورهٔ مشروطه، به‌ویژه حکومت پهلوی (پدر و پسر) و با رویکرد ویژه به گفتمان مدرن سیاسی در ایران، شیوهٔ سیاسی شاهنامه مورد توجّه قرارگرفت (امن خانی و منا علی مددی، ۱۳۹۳). بی گمان نه فردوسی قدرت را با تفکّر لویاتانی نگاشته و نه هابز تلاش کرده است تا نگاه

فردوسی به دنیای قدرت و سیاست را باز نشر دهد؛ با این وجود؛ اشتراکاتی در این دو نگرش دیده میشود که برای پژوهش های تطبیقی درخور اهمیت است.

مقایسهٔ شاهنامه و لویاتان زمانی اعتبار دارد که به جای ادعای شباهت کامل یا تأثیر مستقیم، پرسیده شود هر متن در دستگاه مفهومی خود چگونه با مسئلهٔ فرد و قدرت روبه‌رو می‌شود. پرسش اصلی پژوهش این است: آزادی یا اختیار فرد در شاهنامه و لویاتان چگونه فهمیده میشود و تفاوت مبانی اخلاقی ـ ایرانشهری شاهنامه با مبانی حقوقی ـ سیاسی لویاتان چه اثری بر حدود قدرت و امکان اطاعت یا اعتراض دارد؟ فرض پژوهش آن است که اشتراک دو اثر در اهمیت نظم، تفاوت بنیادین آنها را در منشأ مشروعیت، معنای آزادی و نقش عدالت از میان نمیبرد.

پیشینهٔ پژوهش

در ارتباط با موضوع حاضر پژوهشهای ارزنده ای صورت گرفته است: اوّل باید از کتاب «تراژدی قدرت در شاهنامه» از مصطفی رحیمی نام برد. رحیمی در این کتاب با استناد به منابع و آراء ایرانی و غیرایرانی در زمینهٔ قدرت تلاش میکند تا به تعریفی جامع دست یابد، تلاشی که در نهایت به نتیجه ای منسجم و قابل قبول منتهی نمیشود با آنکه نام کتاب بررسی جامعی تری در شاهنامه را می طلبد در نهایت به بررسی دو داستان رستم و اسفندیار و رستم و سهراب بسنده میکند. آقای جلیل دوستخواه درمقاله ای با نام «برخورد با شاهنامه در تراژدی قدرت» به نقد مبسوط این کتاب پرداخته است. دیگر پایان نامهٔ « تحلیل گفتمان قدرت در شاهنامهٔ فردوسی با رویکرد خاص به داستان رستم و سهراب و داستان رستم و اسفندیار» است؛ والا در این پایان نامه با معرفی آراء میشل فوکو، نورمن فرکلاف و تئون ون دایک به چارچوب نظری مفهوم قدرت میپردازد. سپس با رده بندی اقسام گفتمان قدرت و تحلیل متن با اولویت بخشی به شناسایی نمادها و اشارات ادبی ظریف و تحلیل قدرت در شاهنامه به این نتیجه میرسد که رستم و اسفندیار و سهراب به دلیل فزون طلبی مانند بازیکنانی هستند که در این تراژدیهای از قبل طراحی شده نقش بازی میکنند و تبدیل به مهره هایی در این بازی قدرت میشوند و چنین نتیجه میگیرد که فردوسی آزمندی و قدرت طلبی را نکوهش کرده است و نیک بودن و نژاد نیک داشتن را برای نیک زندگی کردن و نیک ماندن بسنده نمیداند.

اثر دیگر مقالهٔ «سیر قدرت و آسیبهای آن از اسطوره تا حماسه» از فاطمه پاکرو است. نویسنده با آسیب شناسی قدرت در شاهنامه، آزمندی و افزون طلبی را اوّلین و مهمترین آسیب قدرت میداند. این آزمندی در حوزهٔ قدرت سیاسی، اقتصادی، فیزیکی و حتی در حوزه های روانی انسان نیز سخت اثرگذار است. از نظر وی شاهنامه برای هیچ انسانی قدرت مطلق قائل نیست. آزمندی همه را به کام مرگ میکشاند و درنهایت سرچشمهٔ تمامی خصایل ناپسند انسان، جهل است. فاصله گیری قدرت از خرد باعث میشود تا جهل با آزمندی همراه گردد که انسان را به مرز جانور بودن میکشاند. «بررسی روابط قدرت در داستان کیخسرو بر اساس دیدگاه فوکو» از سیما ارمی اول از دیگر آثاری است که در ارتباط با مفهوم قدرت در شاهنامه فراهم آمده است که به بررسی روابط قدرت در داستان کیخسرو و نظام معناشناختی آن از دیدگاه فوکو میپردازد. چارچوب حقیقت و قدرت را بر پایهٔ شاه/ موبد مورد بررسی قرار میدهد و در محور شناسایی فضای تخاصم، منازعات معنایی و تعیین زمان و مکان به بررسی گفتمان قدرت حاکم در داستان کیخسرو میپردازد و درنهایت به این نتیجه دست مییابد که یک معنای غایی در گفتمان قدرت در داستان کیخسرو برای همیشه معانی دیگر را به حاشیه میراند و آن پیروزی خیر بر شر است.

سیده سمانهٔ صالحی با مقالهٔ « بررسی مفهوم قدرت در شاهنامه از منظر هانا آرنت» از دیگر کسانی است که در حوزهٔ قدرت در شاهنامه تلاش نموده است. وی مدعی است که با مبنا قرار دادن نظر هانا آرنت از فلاسفهٔ قرن بیستم میتوان به دریافتی جدید از قدرت در شاهنامه دست یافت. در وهلهٔ اول همسو با نظریهٔ هانا آرنت، برداشتی مثبت از قدرت را به تصویر میکشد؛ قدرتی مثبت که آن را در تضاد با زور معرفی میکند و بر تخت نشستن شاهان شاهنامه تا پایان بخش پهلوانی را نشان از اقتدار و مرجعیت پیوند آنان با عالم الهی و تجدید مضامین و آداب اساطیری میداند و در پایان چنین نتیجه میگیرد که شاهنامه نه حماسه زور و خودکامگی، نه تعبیر تراژیک از قدرت و نه حماسهٔ داد است؛ بلکه حماسهٔ اقتدار است.

آثار یادشده هر یک بخشی از مسئلهٔ قدرت در شاهنامه را روشن کرده‌اند؛ بااین‌حال، خلأ اصلی در پیوند دادن بحث قدرت با مسئلهٔ آزادی یا اختیار فرد و سنجش آن در برابر یک دستگاه منسجم فلسفهٔ سیاسی جدید است. نوآوری پژوهش حاضر در مقایسهٔ شاهنامه و لویاتان بر پایهٔ پنج محور است: ۱. معنای آزادی/اختیار؛ ۲. مبنای مشروعیت قدرت؛ ۳. حدود اطاعت؛ ۴. نسبت امنیت و عدالت؛ ۵. امکان اعتراض یا مقاومت. این چارچوب اجازه می‌دهد شباهتهای ظاهری، بدون نادیده گرفتن تفاوت تاریخی و مفهومی دو متن، ارزیابی شوند.

متن مبنای شاهنامه، پیرایش جلال خالقی‌مطلق، انتشارات سخن، و متن مبنای لویاتان، ترجمهٔ حسین بشیریه، نشر نی است. در بررسی هابز، علاوه بر بخش «دولت»، مباحث لازم از بخش «انسان» دربارهٔ وضع طبیعی، حق طبیعی و قوانین طبیعی و نیز مطالب مربوط به اقتدار دینی در بخشهای بعدی کتاب مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا تحلیل آزادی و قدرت در نظریهٔ هابز بدون این بخشها کامل نمیشود.

ظهور لویاتان

اندیشهٔ سیاسی هابز در متن بحرانهای سیاسی و مذهبی انگلستان قرن هفدهم شکل گرفت؛ تعارض سلطنت و پارلمان، جنگهای داخلی و منازعهٔ اقتدار سیاسی و دینی، مسئلهٔ امنیت و ضرورت قدرت مشترک را به یکی از مسائل اصلی عصر او تبدیل کرد. همزمان، دگرگونیهای علمی و فلسفی جدید نیز بر نگرش مکانیکی و انسان‌شناختی هابز اثر گذاشت. از این‌رو، برای فهم لویاتان باید بیش از هر چیز به بحران نظم سیاسی، ترس از جنگ داخلی و کوشش هابز برای توضیح امکان صلح پایدار توجه کرد.

تحولات علمی و فلسفی سدهٔ هفدهم، از گسترش نگرش مکانیکی به طبیعت تا رشد روشهای تازه در شناخت، زمینهٔ فکری مهمی برای هابز فراهم آورد. بااین‌حال، رابطهٔ این تحولات با نظریهٔ سیاسی او را نباید به تقابل ساده میان «علم» و «کلیسا» فروکاست؛ مسئلهٔ مرکزی هابز در سیاست، چگونگی پایان دادن به تعارض و ناامنی از راه تأسیس اقتدار مشترک است.

در این فضای فکری، دکارت و بیکن از چهره‌های برجستهٔ فلسفهٔ جدید بودند و هابز نیز کوشید شناخت انسان و سیاست را در قالب دستگاهی منسجم و تا حد امکان بر پایهٔ علل و حرکت توضیح دهد.

در دستگاه هابز، انسان موجودی صاحب میل، ترس و کوشش برای حفظ خویشتن است. همین مبانی انسان‌شناختی، مقدمهٔ تحلیل سیاست میشوند؛ زیرا مسئلهٔ قدرت سیاسی از نظر او با رفتار انسانهایی پیوند دارد که در غیاب قدرت مشترک، در معرض بی اعتمادی، رقابت و ناامنی قرار میگیرند.

هابز تحلیل اجتماع و سیاست را از انسان آغاز میکند. انسانها در توانایی آسیب رساندن به یکدیگر چندان نابرابر نیستند و برای حفظ خویشتن و دستیابی به خواسته‌های خود در پی قدرت و امنیت‌اند. برآیند این وضعیت، در

غیاب اقتدار مشترک، ترس و بی اعتمادی است؛ از همین‌جا ضرورت قوانین طبیعی، پیمان و تأسیس حاکمیت توضیح داده میشود.

به نظر هابز، در «وضع طبیعی» افراد برای حفظ بقا و دستیابی به خواسته‌های خود عمل میکنند و چون قدرت مشترکی برای تضمین امنیت وجود ندارد، ناامنی و بی اعتمادی گسترش می‌یابد. ترس از مرگ در این وضعیت اهمیت اساسی دارد و انسان را به جست‌وجوی صلح سوق میدهد. عقل نیز با نشان دادن راه‌های گریز از این وضعیت، اصولی را پیش می نهد که هابز آنها را «قوانین طبیعی» مینامد. حق طبیعی انسان، آزادی و اختیاری است که برای حفظ خویشتن دارد و آزادی به نبود مانع بیرونی در برابر عمل مربوط میشود. بنابراین، محدود شدن آزادی در اندیشهٔ هابز از مسئلهٔ بقا و امنیت ناشی میشود، نه از نفی اصل آزادی فردی.

سپس با بستن پیمان اجتماعی در جامعهٔ مدنی، دولت شکل میگیرد .افراد برای دستیابی به امنیت، قدرت مشترکی ایجاد میکنند که بتواند قواعد را اجرا و از آنان در برابر تهدیدها دفاع کند .این قدرت در اندیشهٔ هابز اختیار گسترده ای دارد، اما حق حفظ خویشتن در نظریهٔ او از میان نمیرود؛ فرد در برابر تهدید مستقیم به جان خود همچنان حق دفاع دارد .بنابراین، واگذاری بخشی از آزادی طبیعی باید در ارتباط با هدف اصلی آن، یعنی تأمین امنیت و امکان حفظ زندگی، فهم شود.

هابز آرای سیاسی خویش را درکتاب معروف لویاتان مطرح میکند. این کتاب دارای چهار بخش است: «انسان»، «دولت»، «دولت مسیحی» و «مملکت ظلمت». نام کتاب اشاره به هیولای عظیم الجثه ای است که در دریا زندگی میکند و درباب چهل و یکم «ایوب» در تورات از آن نام برده شده است (کتاب مقدّس، ۲۰۱۵، ص۵۳۹). هابز در این اثر به بررسی قدرت، دولت و متعلّقات آن میپردازد. در این بررسی به شیوهٔ انسان شناسانه به تطبیق انسان، اندام، جسم، روح و بیماریهای او با دولت (انسان مصنوعی) میپردازد. عدالت و قانون به مثابهٔ عقل و ارادهٔ این انسان مصنوعی است و فتنه و شورش در حکم بیماری قلمداد میشود.

هابز با تأکید بر واگذاری اختیار به یک فرد یا مجمع برای تأمین صلح و امنیت، نظریهٔ حاکمیت خود را صورت‌بندی میکند. در باب دین نیز مقصود او جدایی کامل مذهب از سیاست نیست؛ بلکه میکوشد اقتدار دینی را درون نظم حاکمیت سیاسی تعریف کند تا مرجع مستقلی در برابر حاکم شکل نگیرد و منازعهٔ دینی به جنگ داخلی و فروپاشی امنیت نینجامد.

آزادی؛ مفهومی در گذر تاریخ

آیا واگذاری قدرت فردی به حاکم باعث محدودیّت و آسیب رساندن به آزادی افراد است یا خیر؟ این موضوع از مهمترین مباحث فلسفهٔ سیاست در دنیای اخیر است. باید گفت اگرچه آزادی فرد در چارچوب زندگی اجتماعی و با قبول تعهدات و بایدهایی که قانون و شرایط اجتماع برای او فراهم کرده محدود میشود؛ امّا به یکباره از میان نمیرود؛ بلکه تنها آن بخش از آزادی لجام گسیخته و همراه با خودخواهی که موجب اختلال و آسیب رساندن به زندگی افراد دیگر است، از بین میرود.

هابز معتقد است که آزادی عبارت است از نبود مانعی که از جنبش جلوگیری میکند و می افزاید حرکت در مورد جانداران غیرعاقل و یا چیزهای بیجان نیز صدق میکند؛ امّا شامل غیر اجسام نمیشود؛ چون اساساً مانعی هم برای آنها موجود نیست. وقتی میگوییم راه آزاد است یعنی آزادی راه رفتن برای کسانی که در آن راه خواهند رفت، مدنظر است (صناعی، ۱۳۹۳، ص۵۸).

برخورداری از آزادی فردی در نزد سیاسیون مخالفان و موافقانی دارد؛ اما عموم مخالفان آزادی فردی، خواهان حذف کلی آزادی نیستند؛ بلکه معتقدند افراد باید در چارچوب قوانین، زیر نظر حکومت و با محدود شدن برخی از آزادیها که به آزادی دیگران لطمه وارد میسازد، به بهره ای فراتر یعنی امنیّت اجتماعی دست یابند.

زنون، فیلسوف یونانی قرن سوم قبل از میلاد معتقد بود برای اینکه بشر آزادتر پرورش یابد به دولت نیاز ندارد. او همچنین بشر را از قانون، دولت و دین بی نیاز میدانست (راسخی لنگرودی، ۱۳۹۲، ص۶۲). در نگاه اپیکور انسان خردمند کسی است که تن به سیاست نمیدهد؛ چرا که قرار و آرامش وی را مختل میکند (همان، ص۶۶). جان استوارت میل میگوید: «در اموری که به دیگران ارتباطی ندارد فردیّت باید بروز یابد.» (صناعی، ۱۳۹۳، ص۲۵۸). هابز معتقد است در حالت طبیعی هر کس در پی اهداف و سود خود است و به همین خاطر همه در حالت جنگ به سر میبرند؛ امّا پس از تشکیل دولت، آزادی افراد محدود میشود و تنها هر جا قانون ساکت است، فرد آزاد است تا بر اساس خواست خود رفتار نماید.

تفکّر جدید در حوزهٔ علوم سیاسی تحت عنوان مدرنیته شناخته میشود و تلفیقی از اندیشه های رنسانس، اومانیسم، راسیونالیسم، پروتستانیسم و انقلاب فرانسه است و در مقابل عناصری چون مذهب، کلیسا، سنّت، فهم و معرفت غیر علمی و غیر عقلی قرار دارد که تحوّلاتی عمده در دیدگاه جامعه نسبت به انسان و حقوق او به وجود آورد و خواهان تخفیف قدرت مطلق بر افراد و ایجاد میدانی برای بروز آزادیهای فردی شد (نظری، ۱۳۹۱، ص۱۴).

در ایران تا دورهٔ مشروطه خبری از بحثهای مدرن آزادی نیست. در تعبیر سنتّی، آزادی وقتی محترم و قابل حمایت بود که در چارچوب عقیدتی محصور میشد؛ امّا درتفکّر جدید، محدودهٔ آزادی تا حدّی است که به آزادی دیگران لطمه وارد نسازد (حقدار، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵).

در نگاه هابز آزادی افراد براساس قرارداد و تفاهم تک‌تک آنها به شخص واحد یا گروه یا مجمع تصمیم گیران سپرده می‌شود؛ امّا در شاهنامه خبری از چنین توافقی که مردم در آن دخالت داشته باشند نیست. این نبودِ قرارداد، به معنای حذف مردم از حیات سیاسی شاهنامه نیست؛ زیرا در روایتهایی مانند قیام کاوه، رعیت و مردم میتوانند در برابر قدرت بیدادگر واکنش نشان دهند و در تغییر وضعیت سیاسی نقش پیدا کنند. تفاوت اصلی در این است که چنین کنشی در چارچوب حق حاکمیت مردم یا شهروندی مدرن تعریف نمیشود، بلکه با داد، شایستگی فرمانروا و حفظ نظم مطلوب پیوند دارد.

در شاهنامه نمیتوان، به معنای دقیق هابزی، از «تفویض آزادی» یا قرارداد افراد برای تشکیل حکومت سخن گفت. شهریاری و نظم سیاسی در جهان شاهنامه از پیش مفروض‌اند و روایت بیشتر بر کیفیت فرمانروایی، آبادانی، داد و شایستگی شاه تمرکز دارد. بنابراین، محدودیت فرد در این جهان نه نتیجهٔ قرارداد اجتماعی، بلکه بخشی از نظم اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است؛ همان نظمی که در عین حال شاه را نیز با معیار داد و شایستگی می‌سنجد. گیومرث به گزارش شاهنامه اولین شاه ایران و به نقل از متون کهن اولین موجود آفریده شده از گل است.(رستگارفسایی،۱۳۷۹: ۸۳۶).

پژوهندهٔ نامهٔ باستان — که از پهلوانان زند داستان،
چنین گفت کایین تخت و کلاه — گیومرت آورد و او بود شاه...
گیومرث شد بر جهان کدخدای — نخستین به کوه اندرون ساخت جای
سر تخت و بختش برآمد ز کوه — پلنگینه پوشید خود با گروه

از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بد و نو خورش
(شاهنامه، بخش یکم، بهره ۱، ۱۱)

سیامک پسر کیومرث به دست بچه دیو کشته میشود، فرزند سیامک، هوشنگ تاجگذاری میکند. عملکرد هوشنگ تغییراتی در سطح جهانی و فراگیراست:

به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بستش کمر
و زان پس جهان یکسر آباد کرد همهٔ روی گیتی پر از داد کرد
نخستین، یکی گوهر آمد به چنگ بدآتش از آهن جدا کرد سنگ
سرِ مایه کرد آهن آبگون کزان سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت، آهنگری پیشه کرد گِراز و تبر، ارّه و تیشه کرد
چن این کرده شد، چاره ی آب ساخت ز دریا به هامونش اندر بتاخت
به جوی و به کشت آب را راه کرد به فرّ کیی رنج کوتاه کرد
چراگاه مردم بدین برفزود پراگندن تخم و کشت و درود
بورزید پس هر کسی نان خویش برنجید و بشناخت سامان خویش
بدان ایزدی جاه و فرّ کیان ز نخچیر و گور و گوزن ژیان،
جدا کرد گاو و خر و گوسپند به ورز آورید آنچه بد سودمند
بدیشان بورزید و زیشان چرید همی تاج را خویشتن پرورید
ز پویندگان هر چه مویش نکوست بکُشت و به سرشان بر آهیخت پوست
چو روباه و قاقُم، چو سنجاب نرم چهارم، سمورست کش موی گرم
براین گونه از چرم پویندگان بپوشید بالای گویندگان
(همان، ۱۵و۱۶)

با روی کار آمدن طهمورت(همان: ۱۷و۱۸) و جمشید (همان: ۲۱ -۲۳) بسیاری از دگرگونیها و تغییرات مربوط به ارتقای زندگی اجتماعی به وجود می‌آید؛ از ساخت وساز و آبادانی مملکت تا دستیابی به علم پزشکی و ایجاد طبقات اجتماعی. اوج این ابداعات و اصلاحات در زمان جمشید رخ میدهد و همین کامیابیها، چهره‌ای مثبت از فرمانروایی او میسازد. با این حال، هنگامی که غرور و خودبزرگ بینی بر جمشید غلبه میکند، نسبت او با فرّه و جایگاه فرمانروایی‌اش نیز دگرگون میشود و سلطنتش فرو میپاشد. این تغییر نشان میدهد که در شاهنامه آبادانی و قدرت زمانی اعتبار خود را حفظ میکنند که با معیارهای اخلاقی همراه باشند.

آزادی در عقیده و بیان

آزادی عقیده و بیان در سنتهای سیاسی مختلف، معنایی یکسان ندارد و نمیتوان معیارهای جدید آن را بی‌واسطه بر جهان شاهنامه تطبیق کرد. در جوامع پیشامدرن، دین، نظم اجتماعی و قدرت سیاسی غالباً به یکدیگر پیوسته‌اند و مخالفت عقیدتی میتواند در سطح سیاسی نیز تفسیر شود. از این‌رو، در بررسی روایتهای تاریخی شاهنامه باید میان گزارش کنش حکومت، ساختار سیاسی بازنمایی‌شده در متن و داوری خود فردوسی تمایز گذاشت.

جان استوارت میل بر این باور است که وحدت عقیده در میان مردمان، جز در مواردی که واقعاً در اثر تحقیق و بحث آزادانهٔ همهٔ عقاید بدان رسیده باشند، مطلوب نیست و اختلاف عقیده در میان مردمان نیک است (صناعی، ۱۳۹۳، ص۲۵۸).

حق داوری دربارهٔ اینکه چه نظرات و عقایدی نامساعد و یا مساعد به حال صلح اند و یا در چه مواقعی و تا چه اندازه میتوان به افراد اعتماد کرد که در اجتماعات سخن بگویند و نیز چه کسی باید عقاید مندرج در کتابها را پیش از انتشارشان وارسی کند، ملحق به حق حاکمیت است و یا حاکم میتواند افرادی را تعیین کند تا دربارهٔ آیینها و عقاید داوری کنند و همهٔ این تلاشها به خاطر جلوگیری از تفرقه و جنگ داخلی است (هابز، ۱۳۹۳، صص ۱۹۶و۱۹۷).

در بخش تاریخی شاهنامه، نمونه‌هایی از پیوند اقتدار سیاسی و دینی و برخورد حکومت با عقاید مخالف دیده میشود. روایت مانی و مزدک از این حیث اهمیت دارد؛ اما وجود این روایتها به‌تنهایی برای نسبت دادن یک نظریهٔ مشخص دربارهٔ آزادی عقیده به فردوسی کافی نیست. آنچه با اطمینان بیشتری میتوان گفت این است که متن، جهانی را بازمینماید که در آن اختلاف دینی میتواند با مسئلهٔ نظم سیاسی و اقتدار شاه پیوند بخورد. بنابراین، این بخش باید به عنوان داده‌ای از ساختار سیاسی روایت تحلیل شود، نه بی‌واسطه به منزلهٔ تأیید شخصی شاعر.

چن آشوب آرمده گیتی بدوست ببابد کشیدش سراپای پوست،
همان خامش آگنده باید به کاه بدان تا نجوید کس این پایگاه!
بیاویزنید از در شارستان! و گر پیش دیوان و بیمارستان!
(فردوسی، بخش دوم، بهره ۱، ۴۴۴)

روایت مزدک نیز در همین چارچوب باید خوانده شود. شاهنامه کشمکش آیینی و سیاسی دورهٔ قباد و خسرو را گزارش می‌کند و پایان کار مزدک و پیروانش را در قالب روایت تاریخی خود بازمی‌گوید. برای استنباط دیدگاه فردوسی دربارهٔ آزادی عقیده، صرف وقوع این مجازات در داستان کافی نیست و باید لحن روایت، نحوهٔ شخصیت‌پردازی و بافت تاریخی اثر نیز سنجیده شود.

یکی دار فرمود کسری بلند فرو هشت از دار پیچان کمند!
نگون بخت را زنده بر دار کرد سر مرد بی دین نگو سار کرد!
و ز آنپس بکشتش به باران تیر -تو گر با هشی راه مزدک مگیر!-
(فردوسی، بخش دوم، بهرهٔ ۲، ۶۱۹)

پیش از مقایسهٔ میان شاهنامه و لویاتان، باید میان معنای آزادی در جهان قدیم و معنای آن در فلسفهٔ سیاسی جدید تمایز گذاشت. در معنای جدید، به‌تدریج با فرد، حق، ارادهٔ شخصی و محدودیت قدرت سیاسی پیوند پیدا کرده است. فرد در این دیدگاه صرفاً عضوی از یک نظم اخلاقی یا اجتماعی نیست؛ بلکه صاحب حقوقی است که قدرت سیاسی باید حدود آنها را بشناسد و رعایت کند.

هابز، با وجود تفاوت جدی با نظریه‌های لیبرال پس از خود، در این تحول جایگاه مهمی دارد؛ وی تحلیل سیاسی خود را از انسان و حق طبیعی او آغاز میکند در این نظریه فرد پیش از تشکیل دولت، از حق طبیعی جهت حفظ خویشتن برخوردار است و همین حق، در نظریهٔ هابز، نقطهٔ آغاز بحث سیاسی است.

در جهان سیاسی و اخلاقی شاهنامه، فرد را نمیتوان جدا از نظم اجتماعی، اخلاقی و ایرانشهری متصور شد. انسان در برابر شاه قرار دارد، اما شاه نیز در برابر معیارهایی قرار میگیرد که رفتار او را میسنجد. بنابراین، اگر از «آزادی»

در شاهنامه سخن میگوییم، مناسب‌تر است آن را از راه مفاهیمی مانند اختیار، خرد، شرافت، داد و امکان انتخاب اخلاقی بررسی کنیم، نه با تعریف‌هایی که فلسفهٔ سیاسی جدید برای آزادی ساخته است.

این تفاوت مفهومی میان شاهنامه و لویاتان اهمیت اساسی دارد. ایستادگی رستم در برابر تصمیم شاه یا قیام کاوه در برابر ضحاک را نمیتوان بی‌واسطه، نظریهٔ مدرن آزادی یا حق مقاومت دانست. با این حال، این روایتها نشان میدهند که فرد در جهان شاهنامه کاملاً در ارادهٔ قدرت سیاسی حل نمیشود و رفتار صاحب قدرت همچنان در معرض داوری اخلاقی قرار دارد. انتخاب، امتناع و اعتراض در این جهان امکان ظهور دارند، اما معیار ارزیابی آنها داد، خرد، شرافت و مصلحت ایران است.

پرسش اساسی نباید این باشد که «آیا آزادی مدرن در شاهنامه وجود دارد یا نه؟» بلکه باید پرسید چه اشکالی از اختیار و استقلال فرد در جهان اخلاقی و سیاسی شاهنامه امکان ظهور دارد و این استقلال تا کجا اجازه می یابد تا در برابر قدرت سیاسی قرار گیرد.

انسان و مسئلهٔ امنیت در لویاتان

هابز نظریهٔ سیاسی خود را از وضعیت انسان آغاز میکند. انسان خواهان حفظ خویشتن است و برای دستیابی به خواسته‌های خود در پی قدرت است. از آنجا که انسانها در توانایی آسیب رساندن به یکدیگر چندان نابرابر نیستند، هر فرد میتواند برای دیگری تهدیدی واقعی باشد. در غیاب قدرت مشترک، این وضعیت زمینه‌ساز ترس، بی اعتمادی و منازعه میشود.

وضع طبیعی در اندیشهٔ هابز را نباید صرفاً جنگ بالفعل و بیوقفه میان افراد دانست. مسئلهٔ اصلی، فقدان قدرتی است که بتواند امنیت و صلح را تضمین کند. حتی اگر جنگ در هر لحظه رخ ندهد، امکان آن چنان جدی است که زندگی انسان را ناامن میکند. از همین‌جاست که ضرورت تأسیس قدرت سیاسی آشکار میشود. هابز برای رهایی انسان از این وضعیت، از ایجاد قدرت مشترک سخن میگوید. انسانها با توافق بر سر ایجاد حاکمیت، بخشی از آزادی طبیعی خود را در چارچوب قدرت سیاسی قرار میدهند تا از امنیتی برخوردار شوند که در وضعیت طبیعی امکان تضمین آن وجود ندارد. دولت در نظریهٔ هابز پیش از هر چیز پاسخی به مسئلهٔ امنیت است.

اینجاست که تفاوت هابز با شاهنامه آشکار میشود. فردوسی بحث خود را از «وضع طبیعی» آغاز نمیکند. در شاهنامه، کشور و شهریاری از پیش در متن جهان سیاسی قرار گرفته‌اند. مسئلهٔ اصلی این نیست که چرا انسانها دولت تشکیل میدهند؛ بلکه این است که قدرتی که در اختیار شاه قرار گرفته چگونه باید اعمال شود و چه زمانی این قدرت از داد فاصله میگیرد.

در شاهنامه، شهریاری تنها یک منصب اجرایی نیست؛ بلکه یکی از پایه‌های نظم جهان ایرانی است. با این حال، این جایگاه به معنای تقدیس بیقیدوشرط هر شاه نیست. فردوسی میان فرمانروایانی که با داد و آبادانی همراه‌اند و کسانی که به بیداد، غرور یا خطای سیاسی گرفتار میشوند تمایز میگذارد. جمشید در آغاز فرمانروایی با آبادانی و سامان دادن به زندگی مردم سیمایی مثبت دارد، اما در پایان با غلبهٔ غرور و خودبزرگ بینی از مسیر پیشین فاصله میگیرد. ضحاک نمونهٔ قدرتی است که نه‌تنها امنیت نمی‌آفریند، بلکه خود به سرچشمهٔ ترس و ویرانی بدل میشود. در روایتهای کیکاووس و گشتاسپ نیز تصمیم شاه همیشه با مصلحت ایران و داوری اخلاقی برابر نیست. این تفاوتها نشان میدهد که نسبت فرد و قدرت در شاهنامه ثابت و یک سویه نیست.

در داستان فریدون آمده است:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و از عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی
(شاهنامه، بخش یکم، بهرهٔ ۱، ۴۸)

ارزش این ابیات در آن است که فریدون به دلیل ذات فرابشری یا صرف برخورداری از مقام شاهی شایسته نیست؛ «داد و دهش» منشأ نیکویی او معرفی میشود. در نتیجه، قدرت سیاسی در شاهنامه با کیفیت اخلاقی اعمال آن سنجیده میشود.

همین مضمون را در ابیاتی از داستان پادشاهی بهرام گور درگفتگوی شاه با زن پالیزبان نیز میتوان دید:

چو بیدادگر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد به بایست ماه!
(شاهنامه، بخش دوم، بهرهٔ ۱، ۵۱۲)

در این نگاه، بیداد فقط یک نقص اخلاقی در رفتار فردی شاه نیست؛ بلکه می‌تواند بنیاد فرمانروایی را متزلزل کند. به بیان دیگر، قدرت سیاسی هنگامی که از داد جدا شود، به عامل بیثباتی تبدیل میشود.

اینجا یکی از تفاوتهای مهم با هابز پدیدار میشود. هابز مسئلهٔ بی‌نظمی و ناامنی را از وضعیت فرد آغاز میکند و راه‌حل را در قدرت حاکمی میجوید که بتواند صلح و امنیت را برقرار کند. در شاهنامه، وجود قدرت به‌تنهایی کافی نیست و کیفیت اعمال آن نیز در داوری نسبت به فرمانروا اهمیت دارد. اگر قدرت از داد فاصله بگیرد، همان قدرتی که باید حافظ نظم باشد می‌تواند به منشأ بیثباتی و ترس تبدیل شود.

فرّه ایزدی و محدویت درونی حاکمیت

پیوند دین و قدرت سیاسی منحصر به ایران پیشامدرن نیست و در سنتهای مختلف تاریخی صورتهای گوناگون داشته است. در بخش تاریخی شاهنامه، حضور موبدان و نسبت شهریاری با دین بهی از عناصر مهم نظم سیاسی است. بااین‌حال، این پیوند باید در دستگاه ایرانشهری و در بافت روایی شاهنامه بررسی شود و نباید با الگوهای بعدی رابطهٔ کلیسا و دولت در اروپا یکسان گرفته شود.

در فلسفهٔ سیاسی جدید، یکی از مسائل اساسی بازتعریف رابطهٔ اقتدار دینی و اقتدار سیاسی است. هابز در این زمینه مدافع «جدایی کامل دین و سیاست» به معنای متأخر آن نیست؛ او برای جلوگیری از دوگانگی فرمان، اقتدار دینی را تابع حاکمیت سیاسی میکند. بدین‌ترتیب، مسئلهٔ اصلی او حفظ وحدت اقتدار و جلوگیری از تبدیل نهاد دینی به رقیبی سیاسی برای حاکم است.

اولمان معتقد است که در اروپای قرون وسطی فرض بر این بود که اطاعت، ناشی از درک این مهم است که همهٔ قدرتها برخاسته از خداست. اتباع با اطاعت از رهبران دنیایی و معنوی خود در حال اطاعت ازخدا بودند (هیندس، ۱۳۹۶، ص ۱۶).

عامل مشروعیت بخشی در قدرتهای شاهنامه برخورداری از فره کیانی است. « فَرّ: (در اوستا «خورنه» یا «خورننگه» و در پارسی باستان «فرنه» و در پهلوی «خورّه» یا «خورگ» و در نوشته های مانوی «فره» و در فارسی «فر» یا « فره» یا «خوره» یا «خره») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازندهٔ سالاری و فرمانروایی گردد و به شهریاری رسد و آسایش گستر و دادگر شود. از پرتو فرّ است که مردی اهورایی به رهبری مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گستری بر همگنان برتری یابد» (دوستخواه، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۰۱۷و۱۰۱۸).

در شاهنامه این مشروعیت برای پادشاه از مجموعه‌ای از ویژگیها به دست می‌آید: خرد، دینداری، عدلگستری، کسب فنون رزم و بزم، آبادانی، مملکتداری و فرّه‌مندی. از این رو، فرّه در مقام شاهی را نمی‌توان از کردار فرمانروا جدا کرد. برخورداری از فرّه در روایت با شایستگی برای فرمانروایی پیوند دارد و همین پیوند اهمیت سیاسی آن را روشن میکند. اعتبار قدرت در اینجا فقط به در اختیار داشتن تخت و تاج وابسته نیست.

منم گفت با فرهٔ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
(شاهنامه، بخش یکم، بهرهٔ ۱، ۲۱)

فرّه در منابع ایرانی و در شاهنامه صورتها و کارکردهای گوناگونی دارد و نباید همهٔ آنها را یکسان سیاسی دانست. در بحث حاضر، آن صورت از فرّه اهمیت دارد که با شهریاری، شایستگی و کردار فرمانروا پیوند مییابد. از این‌رو، تحلیل فرّه کیانی باید از کاربردهای عام‌تر و پهلوانی آن جدا شود و تنها در همان مواردی به مشروعیت سیاسی پیوند داده شود که متن چنین نسبتی را پشتیبانی میکند.

تهمتن چنین گفت کین زور و فر یکی خلعتی باشد از دادگر
شما سربسر بهره دارید ازین نه جا گله ست از جهان آفرین!
(شاهنامه، بخش یکم، بهرهٔ ۲، ۶۱۵)

نوع دیگر از فرّه فقط مختص ایرانیان است و بدان فرّه ایرانی میگویند. دیگر انواع فرّه در شاهنامه شامل فرّه بخردی، فرّه پهلوانی و در نهایت فرّه کیانی یا شاهنشاهی است. این تفاوتها نشان می‌دهد که فرّه در شاهنامه مفهومی یکدست نیست و با جایگاه و کارکرد شخصیتها نسبت دارد. فرّه پهلوانی با جایگاه پهلوان و فرّه کیانی با شأن شهریاری پیوند بیشتری دارد. از ویژگی مهم فرّهٔ شاهان نیز این است که از کردار نیک جدا نیست و در اثر بدمنشی می‌تواند از میان برود:

چن آن شاه پالوده گشت از بدی بتابید از او فره ایزدی
(شاهنامه، بخش یکم، بهرهٔ ۱، ۱۸)

از این جهت فرّه ایزدی از مفاهیم مهم در فهم سیاست ایرانشهری و ساختار فرمانروایی در شاهنامه است. فرّه را نمیتوان صرفاً نشانه‌ای اسطوره‌ای دانست که از بحث سیاسی جدا باشد. در روایتهای مربوط به شهریاران، برخورداری یا از دست رفتن فرّه با شایستگی و کردار آنان ارتباط پیدا میکند. از همین رو، فرّه یکی از عناصر مشروعیت بخش شهریاری است و هم‌زمان نشان میدهد که قدرت شاهانه درون یک دستگاه اخلاقی سنجیده میشود. این محدودیت، نهادی حقوقی برای مهار شاه نیست؛ وابستگی اعتبار فرمانروایی به داد و شایستگی است.

سرگذشت جمشید نمونه روشنی از این مسئله است. جمشید در آغاز فرمانروایی، با سامان دادن به زندگی مردم، آبادانی و ایجاد نظم، چهره‌ای مثبت دارد؛ اما هنگامی که غرور و خودبزرگبینی بر او غلبه میکند، از مسیر پیشین فاصله میگیرد و فرّه را از دست میدهد. بنابراین، سقوط سیاسی او فقط نتیجهٔ شکست در برابر دشمن نیست؛ گسست میان قدرت، شایستگی و داد نیز با این سقوط همراه میشود.

اهمیت این روایت در آن است که قدرت سیاسی در درون خود با یک محدودیت اخلاقی روبه‌روست .مقصود از این محدودیت، یک نهاد حقوقی مستقل از شاه یا سازوکار دموکراتیک نیست؛ بلکه وابستگی اعتبار فرمانروایی به داد، شایستگی و کردار است .فرّه ایزدی را نیز نباید با رضایت عمومی، رأی مردم یا مشروعیت دموکراتیک یکی دانست . فرّه در جهان فکری ایرانشهری معنا دارد و معیار آن با نظریه‌های مشروعیت مدرن تفاوت دارد .به این ترتیب، قدرت شاه در سطح اخلاقی مشروط میشود، هرچند ساختار سیاسی همچنان شاهنشاهی است.

همین تفاوت، مقایسه با هابز را دقیق‌تر میکند .در لویاتان، مشروعیت سیاسی بر فرّه یا شایستگی اسطوره‌ای فرمانروا استوار نیست؛ مسئلهٔ اصلی ایجاد قدرت مشترک و تأمین امنیت است .در شاهنامه، وجود قدرت به‌تنهایی کافی نیست و کیفیت اعمال آن نیز در سنجش فرمانروایی اهمیت دارد.

سیاست ایرانشهری و مسئلهٔ داد

در اندیشهٔ ایرانشهری، کشور، شهریاری، دین، اخلاق و نظم اجتماعی با یکدیگر پیوند دارند. شهریار تنها فرماندهٔ نظامی یا مدیر امور جامعه نیست؛ حفظ نظم کشور و رعایت داد نیز به او مربوط است.

در این چارچوب،» داد «فقط یک فضیلت شخصی نیست؛ معیاری برای سنجش حکومت است. شاهی که از داد فاصله میگیرد، تنها از یک خصلت اخلاقی دور نشده است؛ از یکی از پایه‌های نظم سیاسی نیز فاصله گرفته است . از این رو، داد حلقهٔ پیوند میان اخلاق فردی، کیفیت فرمانروایی و وضعیت جامعه در شاهنامه است.

از همین منظر میتوان تفاوت دو اثر را دقیق‌تر دید. در لویاتان، مسئلهٔ نخست این است که چه قدرتی میتواند امنیت را تأمین کند؛ در شاهنامه، افزون بر وجود قدرت، این پرسش اهمیت دارد که صاحب قدرت تا چه اندازه شایستهٔ این قدرت است.

بنابراین، هر دو اثر قدرت مرکزی را برای نظم اجتماعی مهم میدانند، اما دلایل آنها یکسان نیست. هابز از ضرورت حاکمیت برای مهار ناامنی آغاز میکند؛ فردوسی کیفیت اخلاقی فرمانروایی را درکانون توجه قرار میدهد.

ضحاک؛ قدرتی که خود به منبع ناامنی تبدیل میشود

داستان ضحاک از روشن‌ترین نمونه‌های شاهنامه برای بررسی نسبت قدرت، ترس و امنیت است .ضحاک قدرت سیاسی را در اختیار میگیرد، اما قدرت او نه‌تنها امنیت ایجاد نمیکند، بلکه خود به سرچشمهٔ ترس و نابودی تبدیل میشود .ترس در اینجا نتیجهٔ فقدان حکومت نیست؛ محصول حکومتی است که از داد فاصله گرفته است .همین وضعیت، امکان مقایسهٔ دقیق‌تری با هابز فراهم میکند :در لویاتان، ترس از مرگ و ناامنی به سوی ایجاد قدرت مشترک میراند؛ در داستان ضحاک، ترس از بیداد قدرت موجود، زمینه‌ساز اعتراض به آن قدرت میشود.

در برابر چنین قدرتی، کاوه آهنگر به اعتراض برمیخیزد:

خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاها منم کاوهٔ دادخواه

(شاهنامه، بخش یکم، بهرهٔ ۱، ۳۷)

تعبیر» دادخواه «در این بیت اهمیت دارد، زیرا کاوه فقط فردی ناراضی نیست؛ اعتراض او در زبان سیاسی شاهنامه به» داد «متصل میشود و از رنج شخصی فراتر می‌رود .در ادامه، گروهی از مردم نیز با این حرکت همراه میشوند . بنابراین، داستان کاوه نشان میدهد که تجربه بیداد میتواند از سطح اعتراض فردی به واکنشی جمعی در برابر قدرت تبدیل شود.

این واقعه را البته نباید مستقیماً با نظریهٔ مدرن حقوق بشر یا حق مقاومت یکی دانست .با این حال، شاهنامه نشان میدهد که فرمانروای بیدادگر نمیتواند صرفاً با اتکا به قدرت، شایستهٔ فرمانروایی تلقی شود .حضور مردم در کنار کاوه و فریدون نیز نقش رعیت را از یک حضور حاشیه‌ای فراتر میبرد؛ آنان در شرایط بیداد میتوانند در تغییر وضعیت سیاسی نقش پیدا کنند، هرچند این نقش در چارچوب جهان شاهنشاهی و مفاهیم داد و شایستگی معنا مییابد.

رعیت و دادخواهی جمعی در شاهنامه

در داستان کاوه، رنج شخصی و اعتراض فردی در برابر بیداد ضحاک به حرکتی گسترده‌تر پیوند می یابد و مردم نیز در ادامه به آن میپیوندند .این روایت نشان میدهدکه رعیت در برخی بزنگاه‌های سیاسی شاهنامه فقط موضوع فرمانروایی نیست و واکنش آنان میتوانددر تغییر وضعیت سیاسی نقش داشته باشد .با این حال، این نقش را نباید با مفهوم مدرن شهروندی یا حاکمیت مردم یکی دانست؛ مردم در اینجا در چارچوب دادخواهی، همراهی با فریدون و نفی بیداد وارد صحنهٔ سیاسی میشوند (همان،۳۶-۳۸) .

از این رو،» دادخواهی جمعی «در این مقاله اصطلاحی تحلیلی برای توضیح گذار از رنج فردی به واکنش گروهی در برابر بیداد است، نه ادعای وجود نظریهٔ مدرن مشارکت سیاسی در شاهنامه .اهمیت این نکته برای بحث آزادی در آن است که نشان میدهد رابطهٔ فرد و قدرت فقط در سطح شاه و پهلوان شکل نمیگیرد و جامعه نیز در شرایط خاص می‌تواند در روایت سیاسی کنشگر شود .

رستم؛ میان اطاعت و داوری

رستم از شخصیت‌هایی است که نسبت فرد و قدرت را پیچیده میکند. او مدافع ایران و شهریاری است، اما اطاعتش از شاه اطاعتی بیچون‌وچرا نیست. در موقعیتهای مختلف، تصمیم شاه با مصلحت ایران، خرد و داد سنجیده میشود. از همین رو، تقابل رستم با کیکاووس یا تعارض او با فرمانی که گشتاسپ از طریق اسفندیار پی میگیرد، نشان میدهد که پهلوان میتواند میان فرمان رسمی و مسئولیت خود در قبال ایران داوری کند.

البته این ویژگی را نباید با تفکیک قوای مدرن یا حقوق شهروندی یکی دانست .ساختار شاهنامه همچنان شاهنشاهی است و شاه جایگاه مرکزی دارد .اما همین که رستم میتواند در برابر تصمیم شاه قرار گیرد و آن را با خرد، داد و مصلحت ایران بسنجد، نشان میدهد که رابطهٔ قدرت در متن کاملاً یک‌سویه نیست .رستم نمایندهٔ یک حق سیاسی مدرن نیست؛ حضور او امکان داوری نسبت به فرمانروایی را در درون ساختار شاهنشاهی آشکار میکند. در ماجرای سهراب، رابطهٔ میان فرمان، مصلحت سیاسی و مسئولیت فردی به شکلی تراژیک درهم می‌آمیزد. در داستان رستم و اسفندیار نیز رویارویی پهلوان و فرمان شاه نشان میدهد که اطاعت سیاسی میتواند با اخلاق و مسئولیت فردی در تعارض قرار گیرد. همین مسئله در رابطهٔ رستم با کیکاووس و گشتاسپ نیز اهمیت پیدا میکند: پهلوان برای حفظ ایران ناگزیر است میان فرمان شخص شاه و داوری درباره پیامدهای آن تمایز بگذارد. این روایتها را نباید به نظریهٔ مدرن مخالفت با حکومت تبدیل کرد؛ ارزش آنها در این است که نشان میدهند اقتدار سیاسی در جهان شاهنامه از امکان داوری اخلاقی جدا نیست.

در این میان،» خرد «و» داد «واسطهٔ مهمی میان فرد و قدرت‌اند .رستم به این دلیل که صاحب حق سیاسی مدرن است در برابر قدرت قرار نمیگیرد؛ او خود را در برابر ایران و معیارهای اخلاقی آن مسئول میداند. همین نکته مرز میان آزادی در شاهنامه و آزادی در فلسفهٔ سیاسی جدید را روشن‌تر میکند.

سیاوش و آزادی به مثابهٔ انتخاب اخلاقی

داستان سیاوش از منظر آزادی قابل توجه است، آزادی در اینجا نه آزادی سیاسی به معنای مدرن، بلکه امکان انتخاب میان راه‌های اخلاقی است.

سیاوش در موقعیتی قرار میگیرد که می‌تواند برای حفظ موقعیت و امنیت خود به شرایطی تن دهد، اما راه دشوارتر را انتخاب میکند. انتخاب او پیامدهای سنگینی دارد، ولی از منظر جهان اخلاقی شاهنامه، این انتخاب نشانه پاکی و شرافت اوست.

اگر بخواهیم از آزادی در شاهنامه سخن بگوییم، یکی از راه‌های مناسب توجه به «اختیار اخلاقی» انسان است. این تلقی با آزادی هابزی تفاوت دارد. در هابز، آزادی در درجه نخست به نبود مانع بیرونی مربوط میشود؛ در داستان سیاوش، مسئلهٔ اصلی این است که انسان در شرایط فشار و محدودیت چگونه میان انتخابهای ممکن دست به گزینش میزند. بنابراین، اشتراک واژه «آزادی» نباید تفاوت دستگاه‌های فکری دو اثر را پنهان کند.

دین و سیاست در جهان شاهنامه

رابطهٔ دین و سیاست یکی از زمینه‌های مهم تفاوت شاهنامه و لویاتان است. در جهان ایرانشهری، دین و شهریاری دو قلمرو کاملاً جدا از یکدیگر نیستند. نظم دینی و نظم سیاسی در کنار یکدیگر قرار دارند و مشروعیت شهریاری با ارزشهای دینی و اخلاقی پیوند پیدا میکند.

البته این پیوند را باید در متن تاریخی و فرهنگی شاهنامه فهم کرد. فردوسی در برابر مسئلهٔ جدایی دین و سیاست به معنای مدرن آن قرار ندارد. از این رو، هماهنگی میان دین و شهریاری بخشی از ساختار طبیعی نظم اجتماعی و سیاسی جهان اثر است.

به همین دلیل، مسئلهٔ اصلی در شاهنامه این نیست که چگونه دین را از سیاست جدا کنیم؛ بلکه این است که قدرت سیاسی تا چه اندازه با داد، خرد و آیین درست سازگار است. در اینجا تفاوت با هابز جدی میشود.

دین در لویاتان؛ از ایمان تا حاکمیت

هابز در دوره‌ای مینویسد که منازعات دینی و سیاسی اروپا آثار عمیقی بر جامعه گذاشته بود. از این رو، رابطهٔ دین و سیاست برای او صرفاً مسئلهٔ ایمان نیست؛ مسئلهٔ قدرت نیز هست.

اگر دو مرجع مستقل هر دو مدعی فرمان نهایی بر انسان باشند، نظم سیاسی با مشکل مواجه میشود. بنابراین، هابز در لویاتان میکوشد اقتدار دینی را در نظمی قرار دهد که با حاکمیت سیاسی تعارض پیدا نکند.

در این معنا، هابز دین را به کلی کنار نمیگذارد؛ بلکه مسئلهٔ او جلوگیری از تبدیل اقتدار دینی به قدرتی سیاسی و رقیب حاکمیت است. دین تا جایی پذیرفتنی است که در نظم سیاسی و امنیت عمومی اخلال ایجاد نکند. هابز به خاطر عدم دریافت درست عموم، بهرهمندی از مذهب و عقاید حاصل از آن را به صورت تجویزی مجاز میداند. در باور او مذهب چون حبی است که آن را باید به تجویز پزشک یعنی پادشاه بلعید و چون و چرایی در آن نیاورد.

در شاهنامه، هماهنگی دین و شهریاری بیشتر یک ویژگی درونی نظم ایرانشهری است و نیاز به نظریه‌ای جداگانه برای مهار رقابت میان دو اقتدار وجود ندارد. در لویاتان، اما همین مسئله به یکی از مسائل مهم نظریهٔ سیاسی تبدیل میشود.

میتوان گفت سازگاری دین و سیاست در شاهنامه بیشتر در ساختار فرهنگی و سیاسی اثر داده‌شده است؛ در حالی که هابز باید برای جلوگیری از منازعهٔ دینی و سیاسی، نسبت میان این دو حوزه را در چارچوب حاکمیت بازتعریف کند.

حقوق فردی و حقوق شهروندی

شهروند در معنای مدرن، فردی است که در چارچوب دولت از مجموعه‌ای از حقوق سیاسی و مدنی برخوردار است. چنین مفهومی با ساختار سیاسی شاهنشاهی شاهنامه یکی نیست. اما این مسئله به معنای بیتوجهی فردوسی به فرد و زندگی مردم نیست.

امنیت مردم، دادگری، آبادانی کشور، مقابله با بیداد و مسئولیت شاه در برابر جامعه، در سراسر اثر حضور دارند . بنابراین، بهتر است گفته شود شاهنامه مسائلی انسانی و سیاسی را مطرح میکند که بعدها در اندیشهٔ جدید، بخشی از آنها در قالب حقوق فردی و شهروندی بیان شدند؛ نه اینکه خود نظریهٔ حقوق شهروندی مدرن داشته است . حضور مردم در داستان کاوه نیز نشان میدهد که جامعه در شرایط بیداد میتواند در روایت سیاسی فعال شود، هرچند این کنش را نباید با شهروندی مدرن یکسان گرفت.

در لویاتان، وضعیت متفاوت است. فرد از آغاز تحلیل سیاسی حضور دارد و حق طبیعی حفظ خویشتن یکی از مفاهیم اساسی نظریهٔ هابز است. انسان پیش از دولت وجود دارد و دولت برای ایجاد امنیت و صلح میان این افراد شکل میگیرد. این تفاوت یکی از نشانه‌های اصلی فاصله میان فلسفهٔ سیاسی جدید و جهان سیاسی شاهنامه است.

آزادی، قانون و حاکمیت در لویاتان

آزادی در نظریهٔ هابز با قانون در تضاد مطلق قرار ندارد. آزادی به نبود موانع بیرونی مربوط است و قانون محدودیت‌هایی برای رفتار افراد ایجاد میکند، اما در حوزه‌ای که قانون تکلیف مشخصی تعیین نکرده باشد، فرد آزادی عمل دارد.

این تلقی از آزادی با آزادی اخلاقی در شاهنامه متفاوت است. در شاهنامه، انسان آزاد را نمیتوان صرفاً کسی دانست که مانعی بیرونی بر سر راه او وجود ندارد. مسئلهٔ مهم‌تر، توانایی انسان برای انتخاب میان خیر و شر، داد و بیداد و شرافت و تسلیم است.

این تفاوت نشان میدهد که واژهٔ» آزادی «به‌تنهایی مبنای کافی برای مقایسهٔ دو اثر نیست .در شاهنامه، آزادی بیشتر در پیوند با اختیار اخلاقی، خرد، شرافت، داد و امکان انتخاب فهمیده میشود؛ در لویاتان، آزادی با نبود مانع بیرونی و حدودی که قانون و حاکمیت تعیین میکنند مرتبط است .از این رو، مقایسه زمانی روشنگر است که نسبت آزادی با ترس، نظم، مشروعیت و قدرت در هر دو اثر بررسی شود.

اخلاق و قانون؛ دو زبان برای مسئلهٔ نظم

یکی از تفاوتهای مهم دو اثر در زبانی است که برای توضیح نظم سیاسی به کار میبرند. در شاهنامه، مفاهیمی چون داد، بیداد، خرد، آز، شرافت، فرّه و آیین بخش مهمی از زبان سیاسی را تشکیل میدهند و شهریار شایستهٔ کسی است که رفتار او با معیارهایی اخلاقی سنجیده و تایید شود. البته شاهنامه با فرمان، اقتدار و الزام سیاسی هم بیگانه نیست، لویاتان هم اگرچه مفاهیمی چون حق طبیعی، قانون طبیعی، قرارداد، حاکمیت و امنیت را مورد بحث قرار میدهد از اخلاق و قوانین طبیعی میگوید. تفاوت اصلی در نقطهٔ تأکید دو اثر است. میتوان این تفاوت را چنین خلاصه کرد فردوسی می اندیشد که قدرت چگونه باید اعمال شود تا از داد فاصله نگیرد اما در اندیشهٔ هابز قدرتی لازم است تا جامعه از ناامنی و جنگ رهایی یابد.

آزادی یا اختیار فرد در برابر قدرت؛ حدود و مبانی

اگر مسئلهٔ اصلی مقاله را در یک پرسش خلاصه کنیم، باید پرسید: آزادی یا اختیار فرد در هر یک از دو اثر چگونه و بر چه مبنایی در برابر قدرت سیاسی محدود میشود؟ این صورت‌بندی از تعبیر «چه مقدار آزادی» دقیق‌تر است؛ زیرا پژوهش حاضر سنجش کمّی انجام نمیدهد و دو دستگاه مفهومی متفاوت را با یکدیگر مقایسه میکند.

در لویاتان، نقطهٔ آغاز انسانِ ناامن است. فرد برای حفظ خویشتن نیازمند قدرتی مشترک است و برای دستیابی به امنیت، بخشی از آزادی طبیعی خود را در چارچوب حاکمیت قرار میدهد. بنابراین، محدودیت آزادی در نظریهٔ هابز امری تصادفی نیست؛ بهای ایجاد نظم سیاسی است.

این سخن به معنای نفی کامل آزادی نزد هابز نیست؛ فرد در حوزه‌هایی که قانون تکلیف مشخصی تعیین نکرده است امکان عمل دارد و حق حفظ خویشتن نیز جایگاهی بنیادی در نظریهٔ او حفظ میکند. بنابراین، رابطهٔ آزادی و قدرت در لویاتان حذف آزادی به سود قدرت نیست، بلکه تنظیم آزادی طبیعی در چارچوب حاکمیت برای تأمین امنیت است.

در شاهنامه، مسئله به شکل دیگری مطرح میشود. محدودیت آزادی نه در قالب قرارداد میان افراد و حاکم، بلکه درون نظم اخلاقی و سیاسی جامعه قرار دارد. فرد باید خود را با آیینها، خرد و داد هماهنگ کند؛ در عین حال، همین معیارها قدرت شاه را نیز در معرض داوری قرار میدهند.

در نتیجه، میتوان گفت در لویاتان امنیت یکی از مهمترین دلایل پذیرش قدرت سیاسی است؛ در شاهنامه امنیت زمانی ارزشمند است که در کنار داد و شایستگی اخلاقی قدرت قرار گیرد. تفاوت اصلی را میتوان با ترس نیز توضیح داد :هراس از مرگ و ناامنی در نظریهٔ هابز افراد را به سوی ایجاد حاکمیت مشترک میراند، در حالی که ترس ناشی از بیداد در شاهنامه میتواند نشانهٔ انحراف قدرت و زمینه‌ساز اعتراض باشد.

شباهتها؛ نه همسانی

با وجود تفاوتهای بنیادین، مقایسه نشان میدهد که در هر دو اثر ترس نقشی مهم در فهم قدرت دارد، اما منشأ و کارکرد آن یکسان نیست. در اندیشهٔ هابز، ترس از مرگ و ناامنی انسان را به سوی پذیرش قدرت مشترک سوق میدهد؛ در شاهنامه، ترس بیشتر در چهرهٔ بیداد و پیامدهای آن برای کشور و مردم ظاهر میشود. ضحاک نمونه‌ای روشن از قدرتی است که به جای رفع ترس، خود آن را تولید میکند؛ در مقابل، در لویاتان قدرت سیاسی برای مهار ترسی بنا میشود که از ناامنی وضعیت طبیعی ناشی میشود. این تفاوت، شباهت دو اثر را از گزاره‌ای کلی درباره «لزوم نظم» فراتر میبرد.

این نقطهٔ تماس نباید تفاوت مبانی دو اثر را پنهان کند. در شاهنامه، «داد»، «آیین» و شایستگی فرمانروا در ارزیابی قدرت اهمیت دارند؛ در لویاتان، «امنیت»، «حاکمیت» و «قانون» در مرکز استدلال سیاسی قرار میگیرند. بنابراین، اشتراک در توجه به ترس و ناامنی به معنای همسانی در تلقی از قدرت نیست.

در شاهنامه، فرد در شبکه‌ای از پیوندهای اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی و ایرانشهری قرار دارد و مردم نیز در برخی بزنگاه‌ها می‌توانند به صورت جمعی وارد صحنهٔ سیاسی شوند؛ در لویاتان، فرد و حق طبیعی او نقطهٔ آغاز نظریهٔ سیاسی‌اند .همین تفاوت در نقطهٔ آغاز، بر معنای آزادی و جایگاه فرد و جامعه در برابر قدرت اثر میگذارد.

بنابراین، نمیتوان از» همانندی فلسفی «دو اثر سخن گفت .ارزش مقایسه در این است که دو جهان متفاوت چگونه با مسئلهٔ رابطهٔ فرد، قدرت، ترس و نظم اجتماعی مواجه شده‌اند و چرا پاسخ آنها یکسان نیست. همین تفاوت در پاسخ‌هاست که مقایسه را از کنار هم گذاشتن چند مفهوم مشابه فراتر میبرد.

آیا می‌توان از نگاه متمدنانهٔ فردوسی سخن گفت؟

برخی ویژگیهای شاهنامه ممکن است این تصور را ایجاد کند که فردوسی نگاهی فراتر از زمان خود داشته است. تأکید بر داد، مسئولیت شاه، آبادانی کشور، نکوهش بیداد، ارزش خرد و اعتراض به فرمانروای ستمگر، برای خوانندهٔ امروز نیز معنادار است. با این حال، این ظرفیتها را باید در چارچوب تاریخی و مفهومی شاهنامه فهمید و نباید به آسانی آنها را به مفاهیم سیاسی جدید تبدیل کرد.

با این حال، از نظر علمی بهتر است از تعبیر «فردوسی اندیشمندی مدرن» یا «شاهنامه به عنوان جامعهٔ مدرن» استفاده نکنیم. چنین تعابیری مفاهیم و ساختارهای اجتماعی دوره‌های متأخر را مستقیماً به جهان شاهنامه منتقل میکنند.

این پرهیز به معنای کوچک شمردن اندیشهٔ سیاسی فردوسی نیست. میتوان گفت شاهنامه در دل جهان پیشامدرن، مسئلهٔ مسئولیت اخلاقی قدرت را با جدیتی چشمگیر مطرح میکند. همین امر سبب میشود متن فردوسی ظرفیت گفت‌وگو با فلسفهٔ سیاسی جدید را داشته باشد.

بنابراین، ارزش شاهنامه در این نیست که آن را در قالب مفاهیم مدرن قرار دهیم؛ بلکه در این است که نشان دهیم چگونه یک متن کهن، در زبان و دستگاه مفهومی خود، به پرسش‌هایی پاسخ میدهد که برای انسان سیاسی امروز نیز قابل تأمل‌اند .برای پژوهش تطبیقی، مهم آن است که سازوکارهای مشروعیت، داد، ترس، مسئولیت قدرت و واکنش جامعه را در متن بازسازی کنیم و سپس آنها را با مفاهیم جدید مقایسه کنیم، بی‌آنکه تفاوت تاریخی دو جهان از میان برود.

نتیجه‌گیری

شاهنامه و لویاتان به دو جهان تاریخی و فکری متفاوت تعلق دارند: شاهنامه در سنت حماسی و ایرانشهری شکل گرفته است و لویاتان در متن بحرانهای سیاسی و مذهبی اروپای قرن هفدهم. بااین‌حال، هر دو اثر رابطهٔ فرد و قدرت، نظم، امنیت و عدالت را به مسئله تبدیل میکنند. دستاورد اصلی این پژوهش نشان دادن آن است که شباهت در مسئله، به همسانی در پاسخ نمی‌انجامد.

در شاهنامه، قدرت سیاسی درون چارچوبی اخلاقی سنجیده میشود. داد، خرد، شایستگی و فرّه در ارزیابی فرمانروا نقش دارند و روایتهای جمشید و ضحاک نشان میدهند که قدرت، اگر از داد جدا شود، میتواند خود به منشأ ناامنی بدل گردد. قیام کاوه و داوری رستم در برابر فرمان شاه نیز نشان میدهد که رابطهٔ فرد و قدرت در متن کاملاً یکسویه نیست، هرچند این کنشها را نباید با حقوق شهروندی و مقاومت سیاسی به معنای مدرن یکسان دانست.

در لویاتان، نقطهٔ آغاز تحلیل، فرد و حق طبیعی او برای حفظ خویشتن است. ترس از مرگ، ناامنی وضع طبیعی و نیاز به قدرت مشترک، ضرورت حاکمیت را توضیح میدهند. آزادی نیز بیشتر در نسبت با نبود مانع بیرونی و قلمرویی فهم میشود که قانون در آن تکلیف مشخصی تعیین نکرده است. از این‌رو، محدودیت بخشی از آزادی طبیعی در خدمت امکان صلح و امنیت قرار میگیرد.

رابطهٔ دین و سیاست نیز تفاوت دو دستگاه را روشن میکند. در شاهنامه، دین و شهریاری در ساختار ایرانشهری به هم پیوسته‌اند؛ در لویاتان، هابز برای جلوگیری از منازعهٔ اقتدارها، مرجع دینی را در چارچوب حاکمیت سیاسی قرار میدهد. بنابراین، مسئله نزد او جدایی کامل دین و سیاست نیست، بلکه وحدت مرجع نهایی فرمان و حفظ امنیت عمومی است.

بر این اساس، تفاوت اصلی دو اثر در منشأ و معیار نظم سیاسی است: در شاهنامه، داد و شایستگی فرمانروا معیار اساسی سنجش قدرت‌اند؛ در لویاتان، امنیت و توان حاکمیت در مهار ناامنی جایگاه مرکزی دارد. ترس نیز در دو متن کارکردی متفاوت مییابد: در هابز، ترس از مرگ انسان را به سوی پذیرش قدرت مشترک سوق میدهد؛ در شاهنامه، ترس ناشی از بیداد میتواند نشانهٔ فساد قدرت و زمینهٔ دادخواهی باشد.

از این‌رو، نه میتوان شاهنامه را پیشدرآمد مستقیم لویاتان دانست و نه میتوان آن را متنی فاقد اندیشهٔ سیاسی شمرد. نوآوری مقایسه در این است که دو زبان متفاوت برای مسئلهٔ مشترک فرد و قدرت را آشکار میکند: زبان داد، خرد، شایستگی و فرّه در شاهنامه و زبان حق طبیعی، امنیت، قانون و حاکمیت در لویاتان.

فایدهٔ این مقایسه برای فهم سیاست معاصر نیز پیش از هر چیز روش شناختی است: مفاهیمی چون آزادی، امنیت، مشروعیت و محدودیت قدرت در هر دوره در شبکه‌ای از معناها و پیش‌فرضهای خاص خود شکل میگیرند. بنابراین، میراث فکری گذشته را نباید نسخهٔ آماده‌ای برای سیاست امروز دانست؛ ارزش آن در گشودن امکان فهم تاریخی‌تر و دقیق‌تر مفاهیم سیاسی است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رسالهٔ دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، مصوب دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی، استخراج شده است. آقای دکتر خدابخش اسداللهی (۶۰ درصد) و آقای دکتر رامین محرمی (۴۰ درصد) راهنمایی رساله را بر عهده داشته و در طراحی اصلی مطالعه مشارکت کرده‌اند. خانم فاطمه مردانه‌زاده در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته و آقای دکتر بیژن ظهیری‌ناو نیز با راهنمایی تخصصی و کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها، مشاور پژوهش بوده است. تحلیل محتوای مقاله حاصل مشارکت علمی نویسندگان است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی و هیئت داوران رساله که در انجام و ارتقای کیفی پژوهش یاری‌رسان بوده‌اند، سپاسگزاری میکنند.

تعارض منافع

نویسندگان گواهی میدهند که این اثر در هیچ نشریهٔ داخلی یا خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت پژوهشی نویسندگان است. همهٔ نویسندگان از انتشار آن آگاهی دارند و با آن موافق‌اند.

پژوهش مطابق ضوابط علمی و اخلاق پژوهش انجام شده است و مسئولیت اعلام هرگونه تعارض منافع یا حمایت مالی بر عهدهٔ نویسندهٔ مسئول است.

REFERENCES

A. Books

The Holy Bible, (2015), [n.p.].

Ahmadi Dastgerdi, Mozaffar, (2017), An Analysis of the Divine Glory (Farr-e Izadi): Essays on the Divine Glory and Some Concepts in the Shahnameh, Tehran:

Derna Qalam Publishing.
Eagle, Dorothy, (2001), The Oxford Dictionary of English Literature, translators: Afsaneh Golparvar Mofrad and others..., Tehran: Rahnama.
Haghdar, Ali Asghar, (2005), Political Power in Iranian Thought from Al-Farabi to Naini, Third Edition, Tehran: Kavir.
Doostkhah, Jalil, (2015), Avesta: The Ancientest Hymns of the Iranians, Vol. 2, Tehran: Morvarid.
Rasekhi Langroudi, Ahmad, (2013), Controlling Power, Tehran: Elm Publishing.
Rostgar Fasaei, Mansour, (2000), The Dictionary of Names in the Shahnameh, Volume Two, Second Edition, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
Rahimi, Mostafa, (2015), The Tragedy of Power in the Shahnameh, Third Edition, Tehran: Niloufar.
Sanaei, Mahmoud, (2014), Individual Freedom and State Power: Thomas Hobbes, John Locke, John Stuart Mill, translated and compiled by Mahmoud Sanaei, Sixth Edition, Tehran: Hermes.
Tabatabaei, Seyyed Javad, (1996), The Decline of Political Thought in Iran, Tehran: Kavir.
Ferdowsi, Abolqasem, (2015), Shahnameh, edited by Jalal Khaleghi-Motlagh, Tehran: Sokhan Publications.
Nazari, Ali-Ashraf, (2012), Subject, Power, and Politics from Machiavelli to Post-Foucault, Tehran: Ashian.
Hobbes, Thomas, (2014), Leviathan, edited and introduced by J. B. Macpherson, translated by Hossein Bashiriyeh, Ninth Edition, Tehran: Ney Publishing.
Hindess, Barry, (2017), Discourses of Power from Hobbes to Foucault, translated by Mostafa Yousefi, Tehran: Shirazeh Ketab Ma.

B. Articles

Arami-Avval, Sima, (2012), “Examining Power Relations in the Story of Kay Khosrow Based on Foucault’s Viewpoint,” Quarterly Journal of Literary Research, Year 9, No. 38, pp. 9–33.
Amankhani, Isa and Mona Ali-Madadi, (2014), “Ferdowsi and Modern Iranian Discourse (Ferdowsi’s Shahnameh and Its Role in the Formation of Iranian National Identity in the Contemporary Period),” Literary Essays, No. 185, pp. 65–88.
Pakro, Fatemeh, (2013), “The Course of Power and Its Harms from Myth to Epic in the Shahnameh,” Journal of Literary History, No. 3/73, pp. 123–147.
Salehi, Seyedeh Samaneh and Mohammad Reza Salehi Mazandarani, (2014), “Examining the Concept of Power in the Shahnameh from the Perspective of Hannah Arendt,” Journal of Poetry Studies (Boustan-e Adab), Shiraz University, Sixth Year, Serial No. 22, No. 4, pp. 107–126.

C. Theses

Vala, Hanifa, (2009), Discourse Analysis of Power in Ferdowsi's Shahnameh with a Particular Approach to the Stories of Rostam and Sohrab and Rostam and Esfandiyar, University of Art.

فهرست منابع فارسی

الف) کتابها

- کتاب مقدّس، (۲۰۱۵)، [بی‌نا].
- احمدی دستگردی، مظفر، (۱۳۹۶)، تحلیلی بر فرّهٔ ایزدی: جستارهایی دربارهٔ فرّهٔ ایزدی و برخی مفاهیم در شاهنامه، تهران: نشر درنا قلم.
- ایگل، دوروتی، (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیّات انگلیسی آکسفورد، مترجمان: افسانه گلپرور مفرد و دیگران، تهران: رهنما.
- حقدار، علی‌اصغر، (۱۳۸۴)، قدرت سیاسی در اندیشهٔ ایرانی از فارابی تا نائینی، چاپ سوم، تهران: کویر.
- دوستخواه، جلیل، (۱۳۹۴)، اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، ج ۲، تهران: مروارید.
- راسخی لنگرودی، احمد، (۱۳۹۲)، مهار قدرت، تهران: نشر علم.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۹)، فرهنگ نامهای شاهنامه، مجلد دوم، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رحیمی، مصطفی، (۱۳۹۴)، تراژدی قدرت در شاهنامه، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.
- صناعی، محمود، (۱۳۹۳)، آزادی فرد و قدرت دولت: تامس هابز، جان لاک، جان استوارت میل، ترجمه و تألیف محمود صناعی، چاپ ششم، تهران: هرمس.
- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۷۵)، زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران، تهران: کویر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۴)، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی‌مطلق، تهران: انتشارات سخن.
- نظری، علی‌اشرف، (۱۳۹۱)، سوژه، قدرت و سیاست از ماکیاولی تا پس از فوکو، تهران: آشیان.
- هابز، توماس، (۱۳۹۳)، لویاتان، ویرایش و مقدمه از جی. بی. مکفرسون، ترجمهٔ حسین بشیریه، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
- هیندس، باری، (۱۳۹۶)، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمهٔ مصطفی یونسی، تهران: شیرازه کتاب ما.

ب) مقاله‌ها

- ارمی اول، سیما، (۱۳۹۱)، «بررسی روابط قدرت در داستان کیخسرو بر اساس دیدگاه فوکو»، فصلنامهٔ پژوهشهای ادبی، سال ۹، شمارهٔ ۳۸، ص ۹-۳۳.
- امن‌خانی، عیسی و منا علی‌مددی، (۱۳۹۳)، «فردوسی و گفتمان مدرن ایرانی (شاهنامهٔ فردوسی و نقش آن در تکوین هویت ملی ایرانیان در دورهٔ معاصر)»، جستارهای ادبی، شمارهٔ ۱۸۵، ص ۶۵-۸۸.
- پاکرو، فاطمه، (۱۳۹۲)، «سیر قدرت و آسیبهای آن از اسطوره تا حماسه در شاهنامه»، مجلهٔ تاریخ ادبیات، شمارهٔ ۷۳/۳، ص ۱۲۳-۱۴۷.

- صالحی، سیده سمانه و محمدرضا صالحی مازندرانی، (۱۳۹۳)، «بررسی مقولهٔ قدرت در شاهنامه از منظر هانا آرنت»، مجلهٔ شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال ششم، پیاپی ۲۲، شمارهٔ چهارم، ص ۱۰۷-۱۲۶.

ج) پایان‌نامه‌ها

- والا، حنیفا، (۱۳۸۸)، تحلیل گفتمان قدرت در شاهنامهٔ فردوسی با رویکرد خاص به داستان رستم و سهراب و داستان رستم و اسفندیار، دانشگاه هنر.

معرفی نویسندگان

فاطمه مردانه‌زاده: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
(Email: *mardanehzadeh.f@gmail.com*)
(ORCID: 0009-0001-7225-3387)

خدابخش اسداللهی: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
(Email: *asadollahi@uma.ac.ir* (نویسنده مسئول:
(ORCID: 0000-0002-6656-578x)

رامین محرمی: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
(Email: *moharami@uma.ac.ir*)
(ORCID: 0000-0001-5839-3888)

بیژن ظهیری ناو: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
(Email: *zahirinav@uma.ac.ir*)
(ORCID: 0009-0007-8455-1844)

COPYRIGHTS
©2021 The author(s). This is an poen access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Fatemeh Mardanehzadeh: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran.
(Email: *mardanehzadeh.f@gmail.com*)
(ORCID: 0009-0001-7225-3387)

Khodabakhsh Asadollahi: Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.
(Email: *asadollahi@uma.ac.ir* : Responsible author)
(ORCID: 0000-0002-6656-578x)

Ramin Moharrami: Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran
(Email: *moharami@uma.ac.ir*)
(ORCID: 0000-0001-5839-3888)

Bijan Zahiri Nav: Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.
(Email: *zahirinav@uma.ac.ir*)
(ORCID: 0009-0007-8455-1844)